

دگرگونی سعدی در غزل

دکتر علی حیدری*

چکیده

غزلیات سعدی به چهار بخش غزلیات قدیم، طبیات، بدایع و خواتیم تقسیم بندی شده است. به نظر می‌رسد غزلیات قدیم در دوران جوانی و طبیات و بدایع در دوران پختگی و اوج شاعری سعدی سروده شده و خواتیم مربوط به دوران پیری اوست. اگر چه جوهره‌ی شعر سعدی در غزلیات، عشق است، اما این عشق در غزلیات قدیم، عشق زمینی و در خواتیم عشق عرفانی است، حتی در بعضی از غزل‌های خواتیم، اخلاقیات و زهد غلبه دارد. این دوگانگی در غزل‌های سعدی توجه محققان بسیاری را به خود جلب کرده است. هدف ما در این مقاله بررسی یکی از اساسی‌ترین دلایل این دوگانگی است. به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین دلایل این دگرگونی آن است که سعدی مدارج عشق را عملاً از زمینی به عرفانی به طور طبیعی طی کرده است. لذا در دوران پیری از این حیث کمبودی احساس نمی‌کند. در این مقاله ابتدا نظر بسیاری از محققان را در زمینه‌ی غزل‌های سعدی و احیاناً تفاوت‌های «خواتیم» و «غزلیات قدیم» نقل کرده‌ایم. سپس برای اثبات ادعای خویش از غزلیات او و بعضی از دستاوردهای امروزی روانشناسی، مثال‌ها و مطالبی را نقل کرده‌ایم.

واژگان کلیدی: سعدی، غزلیات، خواتیم، غزلیات قدیم.

مقدمه

غزلیات سعدی به چهار بخش غزلیات قدیم، بدایع، طبیات و خواتیم دسته بندی شده است. «این تقسیم بندی به احتمال قریب به یقین از خود سعدی است.» (نوروزی، ۱۳۸۸: ۱۷۱) سعدی در غزلیات به «طبیات» و «بدایع» اشاره کرده است:

*Email: heydari.a@lu.ac.ir

آنچه رفتار است و قامت و آنچه گفتار قیامت
چندخواهی گفت سعدی طیبات آخر ندارد
(سعدی، ۱۳۶۹: ۴۷۲)

اگر بدایع سعدی نباشد اندر بار
پیش اهل و قرابت چه ارمغان آری
(همان: ۶۲۳)

این تقسیم بندی خواه از سعدی یا کسی جز سعدی باشد، ظاهراً تا حد زیادی هوشمندانه صورت گرفته است. چنان‌که از نام غزلیات قدیم پیداست، شامل غزل‌هایی می‌شود که مربوط به زمان گذشته (دوران جوانی سعدی) بوده است. اگر این نام را سعدی بر این دسته از غزل‌ها نهاده باشد، قطعاً هنگام سرودن دیگر بخش‌ها اتفاق افتاده و به نحوی حسن تقصیری است برای کم و کاستی‌هایی که احیاناً در آن‌ها وجود دارد. «طیبات شامل غزل‌هایی می‌شود که پاک و بی‌عیب‌اند یا لااقل از دید گردآورنده چنین‌اند. بدایع به معنی عجیب و شگفت آور و شامل غزل‌هایی... دست کمی از طیبات ندارد. این دودسته از غزل‌ها از هیجان دوران جوانی سرشارند...» (نوروزی، ۱۳۸۸: ۱۵۸) «خواننده یا شنونده در این فکر فرو می‌رود که نکند این غزل‌واره‌های دوران میان سالی و پختگی یا پیری گوینده باشد.» (همان: ۱۵۸) اگر غزلیات قدیم را مربوط به دوران جوانی یا نوجوانی و ناپختگی سعدی و خواتیم را مربوط به دوران پیری سعدی بدانیم، طیبات و بدایع (که شامل زیباترین غزلیات سعدی است) در اوج پختگی و توانایی سعدی سروده شده - است. حتی اگر این مطلب واقعاً حقیقت داشته باشد، به راحتی می‌توان بعضی از غزل‌ها را جابه‌جا کرد. اما در مجموع چنین برداشتی از غزلیات، دور از حقیقت نیست. به نظر می‌رسد طیبات و بدایع از نظر زمانی حد وسط غزلیات قدیم و خواتیم، و از نظر هنری از آن دو دسته برترند. بخش قابل توجهی از طیبات و بدایع مانند غزلیات قدیم سرشار از شور و هیجان جوانی است و غزلیات فراوانی از آن‌ها نیز مانند خواتیم در برگیرنده‌ی رگه‌هایی از عرفان و زهد و اخلاقیات است.

پیشینه‌ی تحقیق

عشق زمینی و عرفانی و توجه به زهدیات و اخلاقیات بن مایه و اساس غزلیات سعدی را تشکیل می‌دهد. این تضاد در غزل، توجه هر سعدی شناسی را به خود جلب کرده است. زرین-کوب می‌نویسد: در درون او (سعدی) یک شاعر که دنیا را از دید عشق می‌نگرد با یک معلم اخلاق که انسان را در مسیر تکامل اخلاقی دنبال می‌کند هم‌خانه است. (زرین کوب، ۱۳۷۹: ۱۱۳) همچنین

معتقد است: عشق مجازی سعدی ترقی می‌یابد و در نهایت رنگ و بویی دیگر می‌گیرد. می‌شود حدس زد که همزمان هر دو شیوه را مد نظر داشته، اما بعدها - خصوصاً در خواتیم - این عشق ظاهری تاحدی تعالی می‌یابد و عاشق در وجود سعدی تا حدی جای خود را به عارف‌و‌امی گذارد. (زرین کوب، ۱۳۴۲: ۲۴۳) حمیدیان نیز ضمن تأیید این دوگانگی می‌نویسد: «در غزل سعدی تناقض‌هایی وجود دارد... و این را برای شخص هنرمند نباید عیب و نقصی مهم تلقی کرد.» (حمیدیان، ۱۳۸۴: ۲۵۳) ایشان نمونه‌هایی را از غزل‌های سعدی ارایه می‌دهد که در یک غزل قهرمان در بین معشوق زمینی و آسمانی در نوسان است. ایشان این را امری عمدی و آگاهانه و از پیش تعیین شده می‌داند. (همان: ۲۶۸-۲۷۵) فروغی نیز معتقد است که عشق او از مخلوق آغاز می‌شود اما سرآن جام به خالق می‌رسد (سعدی، مقدمه‌ی فروغی، ۱۳۶۹: شانزده) در جایی دیگر می‌گوید سعدی استاد مسلم شعر پندآموز و شعرغنایی است. (همان: ۱۰۷)

در مقایسه‌ای که هاشم‌رجب‌زاده از گلستان سعدی و کتاب «پراکنده‌های ساعات سبکباری» موسوم به گلستان ژاپنی از «چوزه زوره گوسا»، آن‌جام داده، به شخصیت دوگانه‌ی سعدی اشاره کرده است. (کنکو، ۱۳۷۲: ۱۵ و دشتی، بی تا، ۳۵۴ و شمیسا، ۱۳۷۰: ۸۹) و... چنان‌که پیداست بیش‌تر محققان به معلول پرداخته‌اند و درباره‌ی علت این دوگانگی کم‌تر اظهار نظر کرده‌اند. در این میان کسانی نیز هستند که متوجه این تضاد نشده‌اند و غزل سعدی را سراسر عاشقانه (عشق فردی) دانسته‌اند. (ابراهیمی‌پور، ۱۳۸۹: ۷) و بعضی دیگر نیز سرتاسر غزلیات سعدی را مزین به پیام‌های اخلاقی تصور کرده‌اند. (معبودی، ۱۳۸۶: ۱۹)

دگرگونی در گفتار سعدی

در این مقاله سعی شده است تا تغییر تدریجی غزل‌های سعدی (از غزلیات قدیم به خواتیم) که متناسب با سن شاعر، تغییر و تکامل یافته است، بررسی شود. طبیعی است این تغییرات ناگهانی نبوده، اما وقتی غزل‌های مطرح بخش «غزلیات قدیم» با غزل‌های مشهور بخش «خواتیم» مقایسه شود، چرخش و دگرگونی فکر سعدی کاملاً نمایان خواهد بود. در حقیقت شروع این تغییرات از بدایع و طبییات بوده و نتیجه‌ی آن در خواتیم مشخص شده است. این دگرگونی در فکر و شیوه‌ی سخن گفتن، خاص سعدی نبوده و در آثار بزرگان دیگری نیز کاملاً محسوس است.

به طور کلی می‌توان گفت که سن، شخصیت، جنسیت، محیط، سیاست و... در شیوه و چگونگی بیان شعر شاعران طراز اول، تأثیر مستقیم دارد، هر چند گاهی اوقات این تأثیرات نامرئی است. بدیهی است با تغییر این عوامل، طرز بیان و لحن شاعر نیز تا حدودی تغییر خواهد کرد، هر چند امکان دارد در بیان بعضی از شاعران که زبانی کلیشه‌ای دارند، تغییر چندانی رخ ندهد. در زیر به نمونه‌هایی از این تغییرات در زبان و گفتار دیگر شاعران، و بعضی از عوامل آن‌ها اشاره می‌شود: محمد سرور مولایی معتقدست که سیر شاهنامه از اساطیری، حماسی و تاریخی، با حکمت قوم ایرانی بی‌ارتباط نیست. در حقیقت رستم بخش اساطیری و پهلوانی، در بخش تاریخی جای خود را به بزرگمهر می‌دهد. افتخار آفرینی با گرز و کوپال جای خود را به عقل و اندیشه داده است... این روند ظاهراً با دوران عمر فردوسی نیز بی‌ارتباط نیست. (مولایی، ۱۳۷۶: ۱۳-۲۳) در آثار بعضی از شاعران بزرگ، گاهی حتی یک موضوع یا مضمون و یا یک شخصیت، به دو شیوه‌ی مختلف، متناسب با سن گوینده ارائه شده است. «گوته» در دو اثر ناتمامش «پرومتئوس» و «پاندورا» با توجه به سن خود، دو شخصیت متفاوت از «پرومتئوس» ارائه می‌دهد. او درام «پرومتئوس» را در دوران جوانی خود، سال ۱۷۷۳. م. نوشته و «پاندورا» را در سال‌های ۱۸۰۶ تا ۱۸۰۸. م. به رشته‌ی تحریر درآورده است. پرومتئوس در درام «پرومتئوس» مطابق روایت اساطیری و یونانی‌اش، شخصیتی جسور است که در مقابل خدایان قد علم می‌کند و... اما پرومتئوس در درام پاندورا دیگر یک «تیتان» غول آسا نیست، بلکه مانند یک بشر به زندگی راه یافته و مخالفت او با خدایان شکلی عقلانی به خود گرفته است. گادامر که به بررسی تفاوت پرومتئوس در این دو درام پرداخته است، مهم‌ترین علت این اختلاف را ناشی از طرز تفکر «گوته‌ی» جوان، هنگام سرودن «پرومتئوس» و «گوته‌ی» پیر، هنگام سرایش «پاندورا» می‌داند و معتقد است که طرز تفکر گوته در شکل‌گیری شخصیت قهرمان «پرومتئوس» (که قرن‌ها قبل از گوته نیز مکتوب شده است) دخالت مستقیم داشته است. (گادامر، ۱۳۸۸: ۷۲) شمیسا در باره‌ی حافظ می‌گوید: «در غزل‌های دوره‌ی جوانی حافظ شجاعت و جسارت بیش‌تری دیده می‌شود. طنز نسبت به زهاد و مشایخ قوی‌تر است حال آن‌که در اواخر عمر محتاط‌تر می‌شود...» (شمیسا، ۱۳۸۸: ۱۳۵) ابن قتیبه در این زمینه اشارات ظریفی دارد. (ابن قتیبه دینوری، ۱۳۶۳: ۱۱۲-۱۱۰) چار چوب ارجاعی (ram of reference) سعدی در غزل، عاشقانه است.

در حقیقت او از پشت عینک عاشقی به اشیاء و قضایا می‌نگرد. در مورد عشق در غزلیات سعدی محققان بزرگی، اظهار نظر کرده‌اند و هر کدام از این محققان نیز دلایل قانع کننده‌ای از غزلیات سعدی ارایه کرده‌اند. فروغی معتقد است: «هیچ کس عالم عشق را نه مانند سعدی درک کرده نه به زبان آورده است.» (فروغی، مقدمه‌ی فروغی، ۱۳۶۹: شانزده و همچنین شمیسا، ۱۳۷۰: ۸۹ وزرین کوب، ۱۳۴۲: ۲۴۳ و موحد، ۱۳۷۸: ۹۱ و ۹۳) اما در بعضی از موارد نیز می‌توان ضد نظریه‌ی آنان را در سخنان سعدی پیدا کرد یا گاهی سخنان یکی ناقض سخنان دیگری است. به نظر می‌رسد دلیل این همه اختلاف از آن جا ناشی می‌شود که بسیاری از محققان فرض کرده‌اند که غزل‌های سعدی از هر حیث یکدست و یکنواخت‌اند، در حالی که غزل‌های او محصول تمام عمر او (از جوانی تا پیری) است و همپای شخصیت ظاهری و جسمانی او، شخصیت باطنی و فکری وی که غزل‌ها، بازتاب بخشی از آن است، رشد و تغییر کرده است. از آن جایی که در خواتیم عشق زمینی مانند غزلیات قدیم حضور پررنگ ندارد، دشتی می‌گوید: اگر مبنای زیبایی غزل‌ها را عشق بدانیم، «سعدی را نمی‌توان به طور دائم عاشق فرض کرد.» (دشتی، بی تا: ۳۵۴) یا شمیسا می‌گوید: «غزل سعدی به مضمون اصلی غزل که عبارت از شرح بیان عشق و عاشقی باشد و فادار مانده و در خلال آن معانی دیگر از جمله مضامین اجتماعی یا اخلاقی یا عرفانی را مطرح کرده است.» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۸۹)

چنان‌که گفته شد، نکته‌ی قابل توجه در زندگی و آثار سعدی، توجه او به عشق زمینی است. حتی اگر بعضی از حکایات عاشقانه‌ی او در بوستان و گلستان را (که تعدادشان قابل توجه است) حقیقت نپنداریم، لحن او در غزل‌ها، جای شک و شبه را برای کسی باقی نمی‌گذارد. علی دشتی به شیوه‌ی تجاهل العارف می‌گوید: «آیا این همه قول و غزل را عشق در خامه‌ی سعدی تعبیه کرده است یا هنر، انشاء؟» (دشتی، بی تا: ۳۴۸) ایشان پس از ذکر ابیات عاشقانه‌ی از سعدی که حقیقت نمایی بالایی دارند، می‌گوید: «این گونه ابیات نه قابل تأویل‌اند و نه به قول مرحوم فروغی زبده‌ی لب عرفان را در پرده‌ی معاشقه پوشانده است، و نه هم می‌توان آن را حمل بر هنر انشاء و آفریدن مضمون تلقی کرد.» (همان: ۳۵۳) آقای داریوش صبور نیز معتقد است: این امتیازات ویژه در غزل سعدی، همه مربوط به عشق‌های محسوس و قابل لمس مجازی و زمینی است. (صبور، ۱۳۷۰: ۳۷۷ و ۳۷۹) در جایی دیگر نیز می‌گوید: «آیا اگر سعدی چنین دید غنایی

و عاشقانه نداشت و عشق را نمی‌شناخت و گرفتار آن نبود، بازسختن به این شیرینی و دلپذیری شکل می‌گرفت؟» (همان: ۳۷۶) شمیسا نیز مانند دیگران همین عقیده را دارد: «اشعار سعدی مانند هر شاعر بزرگ دیگر دارای مشخصه‌ی باورداشت است... مثلاً اکثر غزلیات او طوری است که به نظر می‌رسد او از حقیقت سخن می‌راند و معشوق مخصوصی را در نظر دارد.» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۸۹) «هانری ماسه» در مورد حقیقت‌نمایی غزل سعدی می‌گوید: «اندیشه و تصویر چنان با هم آمیخته است که خواننده از خود می‌پرسد: آیا امکان دارد که اندیشه‌ای بدون تصویری ملموس به ذهن سعدی خطور کرده باشد؟» (ماسه، ۱۳۶۴: ۳۰۵)

وجود چنین عشقی حتی اگر خیالی هم باشد، در به تکامل رسیدن شخصیت سعدی نقش اساسی داشته است. او یا در عمل و یا در خیال با معشوقی زمینی به معاشقه پرداخته و از آن بهره‌مند شده است. لذا در دوران بعد، از این بابت، چندان حسرت ایام گذشته را نمی‌خورد. زیرا از این حیث کمبودی احساس نمی‌کند. به عبارتی دیگر سعدی در زمره‌ی کسانی نبوده است که «بدنامی شان را نزد پزشکان می‌برند و بیماری شان را نزد قُضات!» (فوکو، ۱۳۹۰: ۵۰) محمود کامیار معتقد است اگر اجتماع بشری آن‌طور که سعدی و فروید می‌گویند؛ انحرافات اخلاقی را به عنوان یک بیماری به رسمیت بشناسند، در این صورت مبتلایان هیچ‌گاه سعی در مخفی کردن بیماری خود نخواهند داشت و مانند کسی که به سل یا آپاندیست و... مبتلاست، خود را به مراجع ذی صلاح معرفی خواهند کرد. (کامیار، ۱۳۴۷ بهمن ۲۰) با توجه به آنچه نقل شد، به نظر می‌رسد، شخصیت جسمانی و غریزی سعدی رشدی طبیعی داشته است و در دوران جوانی، آزادانه از غرایز خود حرف می‌زند. سعدی در بسیاری از غزل‌هایش، از عمق جان و دل، دم از معشوق حقیقی می‌زند و گرنه سخن او این قدر گیرایی نداشت. او به درستی می‌گوید:

خروشم از تف سینه است و ناله از سردرد
نه چون دگر سخنان کز سر مجاز آید
(سعدی، ۱۳۶۹: ۵۱۴)

در این معنی سخن باید که جز سعدی نیاراید
که هرچ از جان برون آید نشیند لاجرم بر دل
(همان: ۵۳۸)

این غرایز به عنوان عقده‌هایی در انبان فکر و حافظه‌ی سعدی اندوخته نشده است که در دوره‌ی پیری که زمان بروز آن‌ها نیست، گاه و بی‌گاه، خواسته و ناخواسته، بر زبان او جاری شود،

بلکه در زمان خود بروز کرده و تقریباً خاتمه یافته است و جای خود را به عشقی متعالی تر داده است. به همین دلیل در دوران پیری و کهولت در غزل‌ها، بیش‌تر از عرفان و اخلاقیات یا عشق روحانی و معنوی دم می‌زند. اگر در دوران پیری ابیات یا غزل‌های عاشقانه‌ای هم می‌سراید، شور و هیجان غزلیات قدیم را ندارد. آقای نوروزی معتقد است: «خواتیم اگر چه از نظر علمی و فنی هیچ نقصی ندارند و... اما یک چیز کم دارد: از آن شور و حال و هیجانات جوانی در آن‌ها خبری نیست. مانند سیلاب خروشان از کوه سرازیر شده‌ای است که به دشتی هموار رسیده، جوش و خروش خود را کنار نهاد و آرام گرفته باشد.» (نوروزی، ۱۳۸۸: ۱۵۸)

به نظر می‌رسد اگر منتقدانی مانند حمیدیان گاهی با صراحت عشق سعدی را «آرمانی و مثالی و در غایت تلطیف و تنزیه از هرگونه سرشت عنصری و حتی فراتر از حب عذری می‌دانند...»، (حمیدیان، ۱۳۸۴: ۲۸۳) بیش‌تر ناظر به غزل‌های دوران پیری سعدی است. با توجه به همین غزل‌هاست که آقای داریوش صبور از وجود ابیات عرفانی در غزلیات سعدی خبر داده است. (صبور، ۱۳۷۰: ۳۷۷) فروغی از وجود غزل‌های اخلاقی و اندرزی در میان غزل‌های سراپا شور و شوق عاشقانه، اظهار شگفتی و از آن انتقاد می‌کند. زیرا معتقد است که شاعر نمی‌بایست «عناصری را که منبع الهام آن‌ها تا این حد متفاوت است در یک جا گرد آورد.» (حمیدیان، ۱۳۸۴: ۹۸) برداشت فروغی دقیق است، اما جای شگفتی ندارد، زیرا شخصیت و گفتار سعدی هنگام سرودن خواتیم و غزلیات قدیم، متفاوت است.

گلاسر معتقد است که عشق زمینی دوامی نخواهد داشت و سرانجام رو به ضعف خواهد گذاشت. (گلاسر، ۱۳۸۴: ۲۱۲) بنابراین، و بنابر آنچه در مورد عشق زمینی سعدی نقل شد، تغییر سخن سعدی در خواتیم بسیار طبیعی می‌نماید. اگر سعدی در طبیات (نه غزلیات قدیم) می‌گوید: کهن شود همه کس را به روزگار ارادت مگر مرا که همان عشق اولست و زیادت (سعدی، ۱۳۶۹: ۴۲۳)

مصرع اولش متوجه همان عشق زمینی‌یی است که خود سعدی به از بین رفتن آن، اقرار می‌کند و مصرع دوم ناظر به عشق معنوی و الایی است که در زمان سرودن غزل (ایام میان-سالی) در وجود سعدی متمکن شده است. افلاطون معتقد بود: «کسی که بخواهد برای رسیدن به مقصد نهایی، عشق را در پیش بگیرد، باید در راه جوانی به تن‌های {جسم‌ها} زیبا دل ببازد.

کسی که در راه عشق، همه‌ی آن مراحل را طی کرد... از دل بستگی به یک تن تنها، دست بردارد و این گونه دل بستگی را حقیر بشمارد. آن گاه چشم‌هایش به دیدن زیبایی روح باز می‌شود و درمی‌یابد که زیبایی روح بسی برتر از زیبایی تن است... در پایان راه یک‌باره با زیبایی حیرت‌انگیزی که طبیعتی غیر از طبیعت زیبایی‌های دیگر دارد، روبه‌رو می‌گردد... آن زیبایی هستی‌یی پاینده و جاودانی است که نه به وجود می‌آید و نه از بین می‌رود... بلکه چیزی است که در خویشتن و برای خویشتن همواره همان می‌ماند و هرگز دگرگونی نمی‌پذیرد.» (افلاطون، بی تا: ۶۴۴) به طور کلی «آدمی در هر برهه از زمان، متناسب با مقتضیات و مسائل و مشکلات آن، نیازها و گرایش‌های فکری خاص خود دارد.» (نیکو بخت و روحانی، ۱۳۸۴: ۴۳) بنا بر این می‌توان گفت که عشق سعدی با توجه به آنچه در غزل‌ها آمده است، چنین سیر تدریجی منظمی را طی کرده است، لذا در دوران پیری (در خواتیم) کم‌تر از عشق زمینی (به آن شدتی که در غزلیات قدیم آمده) سخن به میان می‌آورد. شاید به همین دلیل است که مؤید شیرازی می‌گوید: «ایرانی در کودکی با سعدی به دبستان می‌رود و در جوانی همراه او با عشق آشنا می‌شود، در میان‌سالی با شیوه‌ی او به خانه و اجتماع می‌پردازد و در پیری با او پای به عالم خردمندی و عبرت و عبادت می‌گذارد.» (مؤید شیرازی ۱۳۷۶: ۱) شایان ذکر است که سعدی خود به تفاوت نسل‌ها آگاهی دارد و دیگران را نیز به رعایت این ظرایف توصیه می‌کند. (نیکو بخت و روحانی، ۱۳۸۴: ۴۴ و ۳۶) در حالی که شاعری مانند حافظ در ایام پیری به کرات از عشق جوانی (حقیقی یا خیالی) صحبت می‌کند:

شاهد عهد شباب آمده بودش به خواب باز به پیرانه سر عاشق و دیوانه شد
(حافظ، ۱۳۷۰: ۲۱۰)

از سر مستی دگر با شاهد عهد شباب رجعتی می‌خواستم لیکن طلاق افتاده بود
(همان: ۲۱۲)

طبیعی است که نمی‌توان ادعا کرد که این تطور و دگرذیسی شامل تمام غزلیات سعدی می‌شود بلکه می‌توان گفت که چنین سیری در بخش قابل توجهی از غزلیات او نمایان است و گر نه امکان دارد در بین غزلیات قدیم هم ابیاتی هر چند معدود مانند خواتیم دیده شود و یا برعکس از شور و هیجان جوانی سعدی نیز، اثری هر چند کم‌رنگ در خواتیم مشاهده گردد.

تفاوت غزلیات قدیم با خواتیم

در این جا به بررسی بعضی از تفاوت‌های «غزلیات قدیم» با «خواتیم» می‌پردازیم. با این فرض که غزلیات قدیم مربوط به دوران جوانی سعدی و مبدئی بر عشق زمینی و خواتیم مربوط به دوران پیری او و بیش تر مبدئی بر عشقی روحانی یا عرفانی و در برگیرنده‌ی اخلاقیات و زهد است و تقریباً از شور و هیجانان جوانی خالی است. این تفاوت‌ها در شکل و محتوا ملموس و قابل استنباط است.

۱- محتوا

۱-۱- مهم‌ترین تفاوت خواتیم با غزلیات قدیم، در محتوی و اندیشه‌ی مطرح شده در آن‌هاست. اندیشه‌ی غالب در خواتیم؛ عشق روحانی و عرفانی، موعظه، ترویج اخلاقیات و زهد، تسلیم قضا و قدر و... است. زیرا «دوران پیری روی آوردن به حکمت، دین، محافظه‌کاری، پایبندی به سنت و رسوم و... است.» (نیکویخت و روحانی، ۱۳۸۴: ۴۵)

خداوندی چنین بخشنده داریم که با چندین گنه امیدواریم

(سعدی، ۱۳۶۹: ۸۰۰)

یا رب از ما چه فلاح آید اگر تو نپذیری به خداوندی و فضل که نظر باز نگیری

(همان: ۸۰۴)

ثنا و حمد بی پایان خدا را که صنعش در وجود آورد ما را

(همان: ۷۸۴)

نادر از عالم توحید کسی برخیزد کز سر هر دو جهان در نفسی برخیزد

(همان: ۷۹۰)

این غزل‌ها و غزل‌های خواتیم که در بخش موعظ آمده‌است، فقط از نظر قالب به غزل شبیه‌اند:

چه خبر دارد از حقیقت عشق پای بند هوای نفسانی

خودپرستان نظر به شخص‌کنند پاک بینان به صنع ربانی

شب قدری بود که دست دهد عارفان را سماع روحانی

رقص وقتی مسلمت باشد کاستین بر دو عالم افشانی...

(همان: ۶۳۹)

دل بر قرار نیست که گویم نصیحتی	از راه عقل و معرفتش رهنمون شود
	(سعدی، ۱۳۶۹: ۵۰۹)
وصال کعبه میسر نمی‌شود سعدی	مگر که راه بیابان پر خطر گیرند
	(همان: ۴۹۵)
آدمی را که جان معنی نیست	در حقیقت درخت بی ثمرست
	(همان: ۲۳۶)
به اختیار قضای زمان نباید ساخت	که دایم آن نبود که اختیار ما باشد
	(همان: ۴۸۰)
قصابه تلخی و شیرینی‌ای پسر رفتست	تو گر ترش بنشینی قضا چه غم دارد
	(همان: ۴۷۳)

و... در طبیات و بدایع نیز که ظاهراً از نظر زمانی، حد وسط غزلیات قدیم و خواتیم‌اند و زمینه‌ی این تحول را باید ابتدا در آن‌ها جستجو کرد، چنین ابیاتی کم نیست:

این ملک خلل گیردگر خود ملک رومی	وین روز به شام آید گر پادشه شامی
کام همه دنیا را بر هیچ منه سعدی	چون با دگری باید پرداخت به ناکامی
	(همان: ۸۰۵)
اگر خدا نباشد ز بنده‌ای خشنود	شفاعت همه پیغمبران ندارد سود
	(همان: ۷۹۲)
روی از خدا به هر چه کنی شرک خالص است	تو حید محض کز همه روی در خدا کنیم
	(همان: ۸۰۱)
تن آدمی شریف است به جان آدمیت	نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
	(همان: ۷۹۰)
ای که در نعمت و نازی به جهان غره‌مباش	که محالست در این مرحله امکان خلود
	(همان: ۷۹۳)
شرف نفس به جودست و کرامت به سجود	هر که این هر دو ندارد عدمش به وجود

در بخش عرفانی‌یی که فروغی مجزا کرده و در بخش مواعظ آورده است، از مجموع ۵۹ غزل، فقط سه غزل از غزلیات قدیم درج شده است (غزل‌های ۳۲ و ۳۳) که چندان هم رنگ بوی موعظه و... را ندارند و حتی عرفانی محض هم به نظر نمی‌رسند، مانند:

ای یارناگریز که دل در هوای تست
جان نیز اگر قبول کنی هم برای تست
(سعدی، ۱۳۶۹: ۷۸۶)

آقای موحد؛ که به صورت تصادفی ابیات متعددی را از غزلیات برای عرفانی بودن یا پندآموز بودن آن‌ها، آورده است، فقط یک بیت از غزلیات قدیم در بین آن ابیات وجود دارد. (موحد، ۱۳۷۸: ۱۰۷-۱۰۲) در غالب غزل‌های عاشقانه‌ی بخش «خواتیم»، معشوق با معبود خلط شده است. یعنی ابیات را می‌شود عارفانه و عاشقانه تفسیر کرد و یا در یک غزل به صراحت از هر دو صحبت شده است:

آن نه رویست که من وصف جمالش دانم
این حدیث از دگری پرس که من حیرانم...
آن عجب نیست که سرگشته بود طالب دوست
عجب این است که من واصل و سرگردانم...
سرو در باغ نشانند و تو را بر سر و چشم
گر اجازت دهی ای سرو روان بنشانم...
گر به تشریف قبولم بنوازی ملکم
ور به تازانه‌ی قهرم بزنی شیطانم
(همان: ۵۶۴)

۱-۲- در خواتیم گاهی برخلاف سوز و گداز مرسوم و معهود، رد پای «واسوخت» رامی‌توان دید. طبیعی است که بیش تر اوقات اعراض از معشوق مربوط به معشوق زمینی‌یی است که عاشق با او طعم وصال را چشیده باشد:

خلفی به تو مشتاق و جهانی به تو روشن
ما از تو گریزان و تو از خلق نفوری
(سعدی، ۱۳۶۹: ۶۲۵)

روز دیوان جزا دست من و دامن تو
تا بگویی دل سعدی به چه جرم آزردم
(همان: ۵۴۸)

دگر به یار جفا کار دل منه سعدی
نمی‌دهیم و به شوخی همی برند از پیش
(همان: ۵۳۵)

اگر این ابیات با ابیاتی از غزلیات قدیم مقایسه شود، چرخش تفکر سعدی نمایان ترمی شود:

یار زیبا گر بریزد خون یار زشت نتوان گفت، زیبا می‌کند
(سعدی، ۱۳۶۹: ۴۹۸)

گرت آروزی آن است، که خون خلق ریزی چه کند که شیر گردن، نهد چو گوسفندت
(همان: ۴۲۳)

از دل برون شو ای غم دنیا و آخرت یا خانه جای رخت بود یا خیال دوست
(همان: ۴۴۷)

۱-۳- لحن غزلیات قدیم گاهی حماسی است و این نکته به فرضیه‌ی ما کمک می‌کند که این غزلیات در دوران جوانی شاعر سروده شده‌است. به عنوان مثال:

سرمست در آمد از خرابات با عقل خراب در مناجات (همان: ۴۲۱)
بر آمد باد صبح و بوی نوروز به کام دوستان و بخت پیروز (همان: ۵۲۶)
یک روز به شیدایی در زلف تو آویزم ز آن دو لب شیرینت صد شور برانگیزم
(همان: ۵۵۹)

دست به جان نمی‌رسد تا به تو بر فشانمش بر که توان نهاد دل تا ز تو واستانمش
(همان: ۵۳۰)

در حالی که لحن سعدی در غزل‌های عاشقانه‌ی بخش خواتیم، تا حدی عاجزانه است:
عشق بازی نه من آخر به جهان آوردم یا گناهی است که اول من مسکین کردم
(همان: ۵۴۸)

عاقل خبر ندارد از اندوه عاشقان خفتست و عیب مردم بیدار می‌کند
من طاقت شکیب ندارم ز روی خوب صوفی به عجز خویشتن اقرار می‌کند
سعدی نگفتست که خم زلف شاهدان در بند او مشو که گرفتار می‌کند
(همان: ۴۹۸)

۴- سعدی در خواتیم حتی به مدح ممدوح می‌پردازد، در حالی که در غزلیات قدیم چنین افکاری وجود ندارد:

تو همچو صاحب دیوان مکن که سعدی را به یک ره از نظر خویشتن بیندازی
(سعدی، ۱۳۶۹: ۶۲۷)

۲- شکل

۲-۱- سعدی از جمله شاعرانی است که در غزل به اوزان دوری که طرب انگیز و رقص آور است، علاقه‌ی خاصی نشان داده است، «اوزان ضربی و تند مانند فعلاتُ فاعلاتن، فعلاتُ فاعلاتن // مفتعلن مفاعلن، مفتعلن مفاعلن و... برای معانی شورانگیز و... است.» (وحیدیان کامیار، ۱۳۶۳: ۷۳) دوران جوانی نیز، دوران شور و نشاط و عواطف و احساسات کنترل نشدنی و... است. (نیکوبخت و روحانی، همان: ۴۲) در خواتیم از مجموع ۷۲ غزل (۶۳ غزل در بخش خواتیم و ۹ غزل در بخش مواعظ) فقط دو غزل در این اوزان سروده است (۳٪). آن هم سراسر عرفانی و زاهدانه است و از معشوق اصلاً خبری نیست و در بخش مواعظ آمده است:

ذوق شراب‌انس است، وقتی اگر باشد هر روز بامدادت وقتی دگر باشد
(همان: ۷۹۰)

غزل دیگر، غزل مشهور ذیل است که فروغی آن را مشترک بین «طبیات» و «خواتیم» ذکر کرده است و در نسخه‌ی یوسفی در بخش «طبیات» آمده است. (سعدی، ۱۳۸۵: ۱۷۷)

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران کز سنگ گریه خیزد روز وداع یاران
(سعدی، ۱۳۶۹: ۵۷۸)

در حالی که از مجموع ۳۷ غزل در غزلیات قدیم (۳۴ غزل در بخش غزلیات قدیم و سه غزل در بخش مواعظ) ۵ غزل در اوزان دوری سروده شده است. (۱۴٪). برعکس در خواتیم بیش‌تر از اوزان ملایم استفاده شده است. «این سه وزن: ۱- مضارع مثنی‌اخر ب مکفوف محذوف، ۲- مجتث مثنی‌اخر محذوف، ۳- رمل مثنی‌اخر محذوف، حالت ضربی ندارند و به طبیعت مکالمه‌ای آرام نزدیکند... (شمیسا، ۱۳۸۸: ۱۳۲)

جدول زیر بیان‌گر استفاده‌ی سعدی از اوزان شاد و ملایم در دو بخش خواتیم و غزلیات قدیم است.

جدول استفاده از اوزان شاد و ملایم در غزلیات قدیم و خواتیم

۱- بحر مضارع اخر ب مکفوف محذوف	۲- بحر مجتث مثنی‌اخر محذوف	۳- رمل مثنی‌اخر محذوف	۴- اوزان دوری
۹ غزل (۱۴٪)	۱۷ غزل (۲۷٪)	۱۵ غزل (۲۴٪)	۲ غزل (۳٪)
۴ غزل (۱۱٪)	۸ غزل (۲۳٪)	۵ غزل (۴٪)	۵ غزل (۱۴٪)

۲-۲- در بعضی از غزل‌های خواتیم از ردیف‌های طولانی‌تر استفاده شده است. طبیعی است که وجود ردیف، یکنواختی غزل را افزایش داده، از شور و هیجان آن تا حدی می‌کاهد: دل برگرفتی از برم ای دوست دست‌گیر / کز دست می‌رود سرم ای دوست دست‌گیر (سعدی، ۱۳۶۹: ۵۲۳)

۲-۳- فزونی ابیات غزلیات خواتیم نسبت به غزلیات قدیم. موحد معتقد است: «شعرهای عاشقانه‌ی ناب کوتاه هستند و دلیل آن هم این است که در شعر بلند به ندرت می‌توان حدت و شدت احساس عاطفی را از اول تا آخر حفظ کرد.» (موحد، ۱۳۷۸: ۸۸) تعداد ابیات غزلیات قدیم در مجموع از ابیات خواتیم کم‌تر است. میانگین ابیات غزلیات قدیم حدود ۹ بیت و خواتیم بیش‌تر از ۱۰ بیت است. در خواتیم حتی غزل ۲۰ بیتی وجود دارد. (غزل ۳۸۳)

۲-۴- زبان سعدی در خواتیم به نثر متمایل است. یعنی در آن منطق نثری حاکم است و شاعر برای ایجاد نوعی تخیل، سامان نثری را کم‌تر به هم ریخته است. «غزل‌های این دسته {خواتیم} مانند نثر زیبایی است که یک ادیب کارآگاه و مسلط بر وزن و قافیه و استاد در فنون ادبی، آن‌ها را منظوم کرده باشد.» (نوروزی، ۱۳۸۸: ۱۵۸) چنان‌که گفتیم بسیاری از ابیات سعدی در خواتیم از شور و شوق جوانی که خاص سعدی است و حتی از جوهر شعری و تخیل، خالی است. به همین دلیل بعضی از منتقدان چنین ابیاتی را ضعیف پنداشته‌اند. جهانبخش نوروزی در مقاله‌ای ابیات هم مضمونی را از این حیث با هم مقایسه کرده است. که به دو نمونه اشاره می‌شود. (ابیات شماره‌ی ۱ از «خواتیم» و شماره‌ی ۲ از «طیبات»):

۱- یک نظر بر جمال طلعت دوست	گر به جان می‌دهند تا بخریم
۲- ساربانایک نظر بر روی آن زیبا نگار	گر به جانی می‌دهند اینک خریدار آمده است
۱- گر تیغ برکشند عزیزان به خون من	من همچنان تأمل دیدار می‌کنم
۲- گر تیغ برکشد که محبان همی ز منم	اول کسی که لاف محبت زند منم

(نوروزی، ۱۳۸۸: ۱۶۳)

چنان‌که ملاحظه می‌شود ابیات «خواتیم» شدت و شور ابیات «طیبات» را ندارند. اما نباید از این نکته غافل شد که ابیات «خواتیم» مربوط به دوران پیری سعدی است و آن شور و شوق جوانی عملاً در ذهن و دل سعدی به خاموشی گراییده، لاجرم در زبان او نیز - که کلیشه‌ای

نیست - چنین متجلی شده است. این قبیل ابیات که البته در دیگر غزلیات سعدی هم، کم نیست به اعتقاد ما از مرز شعر گذشته‌اند، نه این که به مرز شعر نرسیده باشند. چنان که گفته شد او حتی لازم نمی‌بیند که سامان و ساختمان نثر فارسی را (فاعل - مفعول - فعل) در هم بریزد و با این کار نوعی تخیل کاذب را به بیت تحمیل کند، بلکه به نظر می‌رسد که در رعایت این نظم تعمد دارد. به نظر می‌رسد او در «خواتیم» اوج هنر را در بی‌هنری دیده است. شاید ناظر به همین معنی است که شفیع کدکنی در مذمت و رد «شعر جدولی» که انباشته از حس آمیزی‌ها و ... است، می‌گوید:

دستم بگرفت و پا به پا برد تا شیوه‌ی راه رفتن آموخت عاجزند

(شفعی، ۱۳۸۶: ۴۱۶)

لحن خواتیم نه فقط نسبت به غزلیات قدیم بلکه نسبت به بدایع و طیبات نیز از شور و هیجان کم‌تری برخوردار است. مثلاً به جای بیتی چنین پر شور در «طیبات»:

حکایتی ز دهانت به گوش جان من آمد دگر نصیحت مردم حکایت است به گوشم

(سعدی، ۱۳۶۹: ۵۶۰)

چنین عادی و بی‌آرایش، در «خواتیم» می‌گوید:

هر نصیحت که کنی بشنوم ای یار عزیز صبرم از دوست مفرمای که من نتوانم

(همان: ۵۴۴)

لحن تند سعدی نسبت به ناصح در بیت اول («حکایت است به گوشم» که معنی‌بی مترادف با اراجیف، بیهوده و ... دارد) در بیت خواتیم جای خود را به کلام مؤقر و مؤدبانه‌ی «مفرمای» داده است. همچنین در بیت دوم لفظ (یار عزیز)، جایگزین لفظ (مردم) در بیت اول شده است که در بافت جمله، معنایی مترادف بیگانه و ... را شامل می‌شود. یا اگر در غزل زیر از بدایع، چنین با شور و حرارت می‌سراید:

دلی که دید که پیرامن خطر می‌گشت چو شمع زار و چو پروانه در به در می‌گشت

هزار گونه غم از چپ و راست دامن گیر هنوز در تک و پوی غمی دگر می‌گشت

سرش مدام ز شور شراب عشق خراب چو مست دایم از آن گرد شور و شرمی‌گشت

(همان: ۴۶۰)

در خواتیم با بیانی عجز آمیز از دل گمشده‌ی خود چنین سراغ می‌گیرد:

دلی که دید که غایب شد دست ازین درویش گرفته از سرمستی و عاشقی سر خویش
 به دست آن که فتادست اگر مسلمان است مگر حلال ندارد مظالم درویش
 دل شکسته مروت بود که باز دهند که باز می‌دهد این دردمند را دل ریش
 (سعدی، ۱۳۶۹: ۵۳۵)

سعدی در خواتیم مانند حافظ گاهی هم‌زمان عشق مجازی و عرفانی رادربیتی یا غزلی گنجانده است. علاوه بر این لحن کلامش نیز در خواتیم به حافظ نزدیک است. لذا می‌توان بر آن بود که خود سعدی اگر تا زمان حافظ زنده می‌ماند، از نظر فکر و «چگونه گفتن»، حافظ می‌شد. مانند:

من بعد ازین نه زهد فروشم نه معرفت کان در ضمیر نیست که اظهار می‌کنم..
 زنار اگر ببندی سعدی هزار بار به زان که خرقه بر سر زنار می‌کنم
 (همان: ۵۶۷)

عشق من بر گل رخسار تو امروزی نیست دیر سالی ست که من بلبل این بستانم
 (همان: ۵۶۴)

درد دل پیش که گویم که بجز باد صبا کس ندانم که در آن کوی مجالی دارد
 (همان: ۴۷۴)

نتیجه

غزلیات قدیم مربوط به دوران جوانی و نوجوانی و خواتیم محصول دوران پیری سعدی است. بدایع و طیبات که تقریباً شامل بهترین غزل‌های اوست، مربوط به دوران میان‌سالی و اوج شاعری وی می‌باشد. سعدی در غزلیات قدیم بیش‌تر از عشق زمینی حرف می‌زند و در خواتیم از عشق آسمانی و روحانی. او در خواتیم حتی به اخلاقیات و زهدیات می‌پردازد. طیبات و بدایع نقطه‌ی عطف عشق مجازی و عرفانی غزلیات سعدی محسوب می‌شوند. غزلیات قدیم و حتی بخش قابل توجهی از بدایع و طیبات پرشور و هیجان‌انگیز است. در حالی در خواتیم از آن شور و هیجان خبری نیست. از مهم‌ترین دلایل این دگرذیسی، یکی سن سعدی هنگام سرودن این دو دسته از غزلیات است و دیگری، تمتع سعدی از معشوق زمینی در ایام جوانی و میان‌سالی است که به فردای دیر هنگام دوران پیری موقوف نشده است.

منابع

- ۱- ابراهیمی پور، زهرا، بررسی عناصر طنزآمیز در کلام سعدی و ذکر پاره‌ای از نکات-روانشناسی، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، سال ۱۵، شماره اول، تهران، صص: ۲۴-۵، ۱۳۸۹.
- ۲- ابن قتیبه دینوری، مقدمه شعر والشعرا، چاپ اول، ترجمه آذرنوش آذرتاش، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۳- افلاطون، دوره‌ی آثار افلاطون، چاپ اول، ترجمه‌ی محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، تهران: خوارزمی، بی‌تا.
- ۴- حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین، دیوان حافظ، چاپ سوم، به کوشش محمد قزوینی، تهران: اساطیر، ۱۳۷۰.
- ۵- حمیدیان، سعید، سعدی در غزل، چاپ دوم، تهران: قطره، ۱۳۸۴.
- ۶- دشتی، علی، قلمرو سعدی، چاپ چهارم، تهران: اداره‌ی کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، بی‌تا.
- ۷- زرین‌کوب، عبدالحسین، با کاراوان حله، چاپ اول، تهران: آریا، ۱۳۴۲.
- ۸- _____، حدیث خوش سعدی، چاپ دوم، تهران، سخن، ۱۳۷۹.
- ۹- سعدی، مصلح‌الدین، کلیات سعدی، چاپ هشتم، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- ۱۰- _____، غزل‌های سعدی، چاپ اول، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: سخن، ۱۳۸۵.
- ۱۱- شفیعی کدکنی، محمدرضا، زمینه‌ی اجتماعی شعر فارسی، چاپ اول، تهران: اختران- زمانه، ۱۳۸۶.
- ۱۲- شمیسا، سیروس، سیر غزل در شعر فارسی، چاپ سوم، تهران: فردوس، ۱۳۷۰.
- ۱۳- _____، یادداشت‌های حافظ، چاپ اول، تهران: علمی، ۱۳۸۸.
- ۱۴- صبور، داریوش، آفاق غزل فارسی، چاپ دوم، تهران: گفتار، ۱۳۷۰.
- ۱۵- فوکو، میشل، اراده به دانستن، چاپ ششم، ترجمه‌ی افشین جهان‌دیده، تهران: نی، ۱۳۹۰.
- ۱۶- کامیار، محمود، سعدی، فروید و... چنان که افتد و دانی، رنگین کمان، شماره ۴۱، تهران، صص: ۲۰-۳۵، بهمن ۱۳۴۷.
- ۱۷- کنکو، اورابه نو، گلستان ژاپنی، چاپ اول، ترجمه‌ی هاشم رجب زاده، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.

- ۱۸- گادامر، هانس گئورگ، ادبیات و فلسفه در گفتگو، چاپ اول، ترجمه‌ی زهره زواریان، تهران: نقش و نگار و نقد فرهنگ، ۱۳۸۸.
- ۱۹- گلاسر، ویلیام، نظریه‌ی انتخاب، چاپ اول، ترجمه‌ی مهرداد فیروز بخت، تهران: رسا، ۱۳۸۴.
- ۲۰- ماسه، هانری، تحقیق درباره‌ی سعدی، چاپ اول، ترجمه‌ی محمدحسن مهدوی و غلام-حسین یوسفی، تهران: توس، ۱۳۶۴.
- ۲۱- معبودی، زهرا، جامعه شناسی در آثار سعدی، چاپ اول، تهران: تیرگان، ۱۳۸۶.
- ۲۲- موحد، ضیا؛ سعدی، چاپ سوم، تهران: طرح نو، ۱۳۷۸.
- ۲۳- مؤید شیرازی، جعفر، سیمای سعدی، چاپ اول، شیراز: دانشگاه شیراز، ۱۳۷۶.
- ۲۴- مولایی، محمدسرور، شاهنامه از منظر حکمت، نشریه‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه الزهرا، شماره‌ی ۲۳، تهران، صص ۱۳-۲۳، ۱۳۷۶.
- ۲۵- نوروزی، جهانبخش، چه کسی غزلیات سعدی را به چهار دسته تقسیم بندی نموده؟ و به چه علت؟، بوستان ادب، دوره‌ی اول شماره‌ی دوم، پیاپی ۵۶/۱، شیراز، صص ۱۵۷-۱۷۸، ۱۳۸۸.
- ۲۶- نیکوبخت، ناصر و رضا روحانی، تفاوت و تقابل نسل‌ها در آثار سعدی، پژوهش زبان و ادب فارسی، دوره‌ی جدید، شماره‌ی چهارم، تهران، صص ۴۱-۶۸، ۱۳۸۴.
- ۲۷- وحیدیان کامیار، تقی، اوزان ابقاعی در شعر فارسی، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال ۱۷ شماره ۲. مشهد، صص ۶۹-۸۰، ۱۳۶۳.

Sources

- 1-Glasser, William. **Nazarye entekhab**. 1.ed, Tr.Mehrdad Fyrooz bakht, Tehran: Moaseseh-y Khadamat-e Farhangi, 2005.
- 2-Dashti, Ali, 4.ed. **Ghelamrow-e Saadi**. Tehran: Department of Writing and Ministry of Culture, N.D.
- 3-Ebn-e Ghotey be Dynavari. **Moghadame-y Shea'r va Shoa'ra**. 1.ed, Tr. bay Azar nosh Azar tash, Tehran: Amir Kabir, 1984.
- 4-Ebrahimi poor, Zahra. **Barrasi-ye-'anaser-e-tanz'amiz dar kalam-e-sa'di va zeker-e-parehei az nokat-e-ravanshenasi**. Quarterly of the Center for Expansion of Persion Longuage and Literature, Y.15, No.1, Tehran, P.P:5-24, 2010.
- 5- Felloto. **doureye Asare Aflatoon**. ed, Tr. Bay Mohammad Hasan Lotfi &..., Tehran: Kharazmi, N.d.
- 6-Foucault, Michel. **Eerade be danestan**. 6.ed, Tr.bay: Afsheyn Jahandeyde, Tehran: Naey, 2001.
- 7-Gadamer, Hans- Georg. **Adabeyat va Falsafe dar Goftego**. 1.ed, Tr. bay:Zahra Zavvareyan, Tehran: Naghsh& Negar & Naghde Farhang. 2009.
- 8-Hafez shirazi, Khajeh Shams al-din. **Divan**. Corrected by Mohammad Qazvini. Tehran: Asatir, 1989.
- 9-Hamydyan, Saayd. **Saadi dar Ghazal**. 2.ed, Tehran: Ghatreh, 2005.
- as it happens**
- 10- Kamyar, Mahmud. **Saadi va Foroyd va chenan ke oftad-o-dani**. Rangeyn Kaman, No. 41, Tehran, P.P: 18-30, bahman, 1968.
- 11-Kenko, Urabeno. **Golestane Japoni**. 1. Ed, Tr. Hashem Rajab zadeh, Tehran: Institute for Cultural. Studies and promotions. 1993.
- 12-Maabudi, Zahra. **Jame'e-shenasi dar 'asar-e-sa,di**. 1, ed, Tehran, Teyrgan: 2007.
- 13-Masse Henri.**Tahqiq dar barey saadi**. 1.ed, Tr. bay Mohammad Hasan Mhdavi & Qollam Hossin Yusefi, Tehran: Tous, 1985.
- 14-Moaayed Sheyrazi, Jaafar. **Siymai-e Saadi**. 1.ed, Shiyraz: Daneshgah Shiyraz, 1997.
- 15-Movahed, Ze'ya. **Saadi**. 3.ed, Tehran: Tarh-e now, 1999.
- 16-Mowllaei, Mohammad sarvar. **Shahnameh 'az manzar-e-hekmat**. Literature and Humanities Journal of Alzahra University, No. 23, P.P: 13-23, 1997.
- 17-Nowruzi, Jehanbakhsh. **Che kasr ghazaliyat-e-sa,di ra be chahar bakhsh taghsim bandi nomude?**. Boostan-e Adab, No.1, 1/56, P.P: 157-178, 2009.

- 18-Nikobakht, Naser and Reza Rouhani. **Tafavot-va-taghabol-e-naslha dar 'asar-e sa'di**. Persian Language and Literature Research, No.4, P.P: 41-68, 2005.
- 19-Saadi Mosleh al-din. **Ghazalhaye Saadi**. 1.ed, Ed. By Gholam Hosayn Yosefi, Tehran: Sokhan, 2006.
- 20-Saadi, Mosleh al-din. **Koliyat-e Saadi**. 8.ed, Ed. By Mohammad Ali Foruqi. Tehran: Amir Kabir, 1990.
- 21-Sabur, Daryush. **Afagh e Ghazal-e Farsi**. 2.ed, Tehran: Goftar. 1991.
- 22-Shaff'i Kadkani, Mohamad Reza. **Zamine-ye- Ejtema'i-y-e She'r-e Farsi**. 1. ed, Tehran: Akhtaran- Zamaneh, 2007.
- 23-Shamisa, Sirus. **Sayre Ghazal dar she're Farsi**. 3.ed, Tehran: Ferdous, 1991.
- 24- ————. **Yadshthaye Hafez**. 1.ed, Tehran: Elmi, 2009.
- 25-Vahidyan Kamyar, Taghi. **'Owzan -e ,igha,i dar she'r -e- Farsi**. Journal Mashhad University Faculty of Literature and Humanities, No2, Mashhad, Y.17, No. 2, pp.69-80, 1984.
- 26-Zarrin Kube, Abdol Hossin. **Ba Karevan-e Holleh**. 1.ed, Tehran: 1963.
- 27- ————, Abdol Hossin. **Hadise Khoshe saadi**. 2.ed, Tehran: Sokhan, 2000.